

و چون که این رگ بر کناره ذراع برابر ایهام است باین اسم می است و فصد او با خراج خون سر و کوفت مخصوص است و لهذا الفارک
 سر و نام دارد و اگر فصد این رگ از فصد خط رو و دووم نشی باز نزنند که درم میکنند و این رگ بالتر از مابض یعنی بند از غده
 گذشته و در مکی که نرم است باید کشود و آنچه مروج است که بر سر عضله می کشند نیز غیر مابض از شتر است دوم اکل است که مادیون
 قیفال برابر سباده واقع است و آن مرکب از قیفال و باسلیق است و لهذا باین نام می رسد چه یونانی شی مرکب را کلاوش
 خوانند و فصد این تنقیه رگ تنقیه تمام بدن کند و لهذا را برتری نیز البدن و بفارسی هفت اندام گویند و این را نیز از مابض
 مابض کشایند و شتر غایر و مورب نرسند و بطول کشند تا این باشند از اصحابه بعضی که تحت و لیت و بعضی که
 بر دو جانب لیت و اگر از خط جرحت بعبص رسد تیر است که جرحت را فراهم آمدن ندهند و هر چه مانع انجام بود لیت
 آرند و بمحاطه جرحت بکشند و نواحی جرحت و تمام دست را بر دو غز کرم چرب کنند و از استعمال بمردات خارجیه جفتاب
 واجبند سیوم باسلیق است که مادیون اکل و از وسط ساعد مایل تر برابر وسطی است و باسلیق یونانی یا دنا
 عظیم را گویند و چون این رگ شنبه بزرگ است از ریک که از ابط آمده باین نام می کشند و در نیم رگ شنبه از ریک که از کتف آمده
 نیز مخلط است و باید دانست که در هر دست یک رگ از جانب کتف آمده و آنرا کتفی گویند و یک رگ از ابط آمده است آنرا
 ابطی نامند و کتفی در عصب شنبه شده یک شنبه او راست برکن رزند اعلائی احتلاط شنبه ابط رسیده آنرا قیفال خوانند
 و باین شعبه های کتفی و از سو آمده با شعبه های ابط مخلط گشته و عروق بدیخ از قیفال بالاتفاق و غیر از جمل الزراع بالاتفاق
 کلیم از شنبه مخلط کتفی و ابط مخلوق اند و با محله فصد باسلیق تنقیه دم از هر چه ماحت عرق است می کند و بداند که در اکثر
 شریان در تحت باسلیق در جنب احد یا هر دو جانب می باشند و لازم الرفاقت اند پس باید که نفی شریان کرده انحنای
 شتر زنند که بشریان نرسد که موجب آفت عظیم می شود پس اگر شریان تحت و باشند شتر روده زنند و غایر هرگز نزنند
 و در طولایت و تورب شتر نزنند اما اگر شریان هر دو جانب بود و اجبت است که شتر بطول زنند و اگر یک جانب بود فوی موی
 زنند که شتر بطرف شریان نباشد و باید دانست که عذر لبط هر ریک که باشد اگر انتفاخ پدید آید بکشند و اگر انتفاخ
 و باز نرسند غرض تا که انتفاخ دور نشود شتر نباید زد و اگر چه چند بار لبط و حل می رسد و در هر دو اگر نبوی انتفاخ دور نشود
 بجای باسلیق ابط کشایند و اگر خطا در فصد رود و جرحت بشریان رسد و در ابط بکشند و خون را بدست بند بکنند و
 دقای کند و در لافونیز هر هر چهار برابر و چهارم حصه یکی از اینها تلقط را و از آن میخند با ریک فصد بشتر و گوش بان آید
 غلو کرده درون شکاف کند و آب بسیار سرد بر آن ریزند و به بندند و تا سه روز نکشند و دست بر یکم نهاده دارند
 و ادویه قابضه تفخیم کرده باشند و علامت شتر رسیدن بشریان آنست که خون رقیق اشتر بر آید و چنانچه بیرون آید
 و بعضی تصنعی کرید و هر جا که شتر لعصب رسد و عضو متورم شود و مندل سرخ و شیا و شاینا باب کینز بر ورم مالد و اگر هر دو
 مندل و اسفول هم آمیزند بهتر عمل کند و همین تن و بند با ر و غ مغبه چربند چهارم جمل الزراع است که از این
 ساعد ظاهر شده با علای ساعد مندل گشته است بستر لبط و حش نزد یک بمرده دست رفته است و از جهت همین
 انداد تشابه بر سیمان باین نام می است و این رگ باین اکل و باسلیق یا باین باسلیق و ابطی می باشد و فصد او بهتر
 بتوزین است مگر در صورتی که دو جانب آن شریان بود که مطول بهتر است و حکم او چون قیفال است و نیز در صاحب و خیره
 چون باسلیق است و درین صورت ارتقاب لفصد او چه ضرورت بچشم ابط است که از شعبه باسلیق است و اسم نیز نام دارد

کرم با کرم نیم المین و نیز بمطبوخ فواکه و از بار ملینه مدد دهند اگر اجابت نکنند زود بخورند تا دوا از معده بدر رود و
و از مضرت امن حاصل آید و اگر دوا با معارفته بند شده باشد نیز ماء العسل و آب شور دهند و بخت شایسته
مدد دهند و هرگاه این تدابیر سودمند نهد و البوی بالا حرکت را عارض رویه چون غدد بدن و جگر آن پیدا آید واجبست
که فصد کنند تا مواد متحرکه که استخراج شوند و اعضایی را که از انقباض آن محفوظ مانده بلکه احوط آن است هرگاه تسهل دهند
و عمل کنند که جگر عارض رویه پیدا یابد فصد کنند اگر چه بعد و سه روز و نو و تا معده آماده بعد چیزی حرکت کرده با عضوی
ریشه میل نماید و بداند که دوا در سبیل در یکروز پنج وجه روایت و خطری دارد و هرگاه بعد اسهال تب پیدا آید فصد کنند
و اگر کفایت نکند بعد فصد تیرید بقرص کافور و مانند آن نمایند و اگر بعد اسهال کافور حادث شود این بقول در روغن کل
و آب سرد بنهند و بدین اطراف بنهند و با شام معطیات عطایه **تذکره** گفته اند که در ترکیب ویدیه سهله نه چنان مرغی
باید داشت یکی آنکه ترکیب آنرا از اخلاط اودی طبعه مقویه قلب خیالی بناید و اشت تا خرا و دوی سهله که کلیم مضرم معده اند
رفع شود و روح حیوانی را قوت دهد و دوم آنکه ادویه کسیده بسیار با وی بنامیرند که در ترخیص اسهال میکند و سوم
آنکه آنرا بسیار شیرین نکنند تا طبیعت آنرا در غده صرف نسازد و از وی منفعل نشود و چهارم آنکه دوا را سرخ الحل را
بالطالع مرکب نمایند و اگر ضرورت از زن هر دو چنان مقرر نمایند و عمل هر دو یک آن شود و پنجم آنکه چیزی که عمد دیگری باشد
آنرا در نیکند از و دهند و اخلاط را بخیل را در تیرید لازم دانسته اند ششم آنکه مستغرق بعضی را با لایح که عمل او ببلغم اندن بود
جمع سازند که ضرر کمتری دارد و سده و درم رومی شود و هفتم آنکه مصلحت ادویه را قلیل الوزن اندازند پنجمی که اصلاح آرد
تفصیل عمل کنند ششم آنکه دوا را که لایق که اذیت بود چون اصغ و غیره بر مقدار شربت آن باید انداخت و هر چه عمل ثقل او
باقی ماند و قوتش در مطبوخ آید و چند باید انداخت هم آنکه چون ادویه متغذیه مرکب سازند وزن هر یک از وزن خاصه
وی اگر تنها و بند کمتر باید کرد تا از مجموع آن شربت معتدل حاصل آید و این در صورتی است که شخص را دوا و ای واحد
شربت کامل میدهند و عمل تمام میکنند آنرا عند ترکیب تفصیل مقدار لازم است تا افراط در عمل نشود و در عکس اینچنین
تفصیل لازم نباشد و باید دانست که جرم دوا در تن نفوذ نمیکند و بموضع خلط نمی رسد بلکه قوت او میرسد و نفس دوا در
معده یا معامیما در رسیدن فوه دوا را بموضع خلط مجاری حاجت نیست چنانچه خلط را میباید برای آنکه قوت دوا
تسلیت و از بین است که از کوشش و بویست و عقب و استخوان و غش را که است به محل مقصود رسیده کل کار خود می کنند
و حیلولت این اشیای ملغ لغو و رومی شود چنانچه در اخذه که بر ظاهرین نهند محسوس است که چگونه اثر و باطن سرایت میماند و فصد
مواد نزد محققان از قوت عاده و دواست بخامی که خلق حقیقی جل شانته در آن دوا و دیت نهاده است بختابه متعاطیس
که این را جذب میکند و در جذب دوا القدم الجذب رقیق و تا غریظ مشروط نیست و اما بعضی دوا را جذب بعضی افلاط
مخصوص میباشد الا دم که هیچ دوا را جذب او مخصوص نیست و تغذیه آن بد و معمول و معقول نیست و مراد از این شخص دوا
بخلط خاص است که تا آن خلط در بدن باشد آن دوا را جذب خلط دیگر نمی برد و از آن خلط مستغرق شود و جذب
دیگر خلط رومی آرد نه آنکه بخلاف خلط را هرگز جذب نمیکند و اما عمل محققان که فاضلترین تدابیر است در تفصیل فصول
از اعمال و جبهه تکلیف از اوجاع کلیه و مثانه و او و رام آن وجهه قوی و جذب فصول از اعضایی ریشه عالجیه برای
تفصیل فصول که استغرافات دیگر باقی مانده باشد در ذیل استغرافات ذکر آن هم لازم است اما چونکه کیفیت آن مشروط

وعلی الحال را نیز مفید بود بهنضم حق الارینه است که بر سر بنی واقع است و موضع فصد اوسط سر است بهند که طبعی غرض است
و فصد آن برای کبر و درت زنگ و بنور لاله و بوالهنگار الف و برای کلف است بهنضم و فوق تحت خفا این استخوان خلف الف
و فصد اینها جهت سرد کردن از دم لطیف و او جاع را پس مفید است بهنضم چهار رک که دو بر هر یک واقع اند و فصد اینها خور باطن لبها
جهت قروح قم و قلاع و او جاع لثه و اورام و استرخا و قروح و بواسیر و شقاق لب تافع است و بهنم رک تحت لسان بر باطن
خون است که فصد آن غواص و اورام نوزین را سودمند است یا زدهیم رک زیر زبان بر نفس زبان واقع است و فصد آن
نفل زمانه که از دم یو و مفید است و این را بطول باید زد و از دهیم رکی است که نزد غنچه یعنی بجهت ریش واقع است و آن
مویها اند که میان لب زیر و خون میباشند و فصد او بخور سودمند است و بهنضم چهار رک و فصد آن است و از دم و معالجه فصد که می کشند
و بهنضم مونی است که التقای دو استخوان جنه کردن در اینجا است و بیشتر را خرازا بجا کنند و آنرا لب نیز گویند چهار دهیم رک
باریک اندرون سوراخ بینی اند که آنرا عرق المغمین نامند و آنرا برای استخراج رطوبت و خون از چشم می کشند و آنرا نیز
که در سر اند و گوشتی یکی آنکه بر صحنه یعنی بنا گوش واقع است و اینها را کاپی فصد و کاپی بر بغض قطع و کاپی بسل و کاپی و کاپی
و اینهمه برای جسی نوانا حاده لطیفه است که بسوی چشم مضب شود و فصد اسهال از دماغ و دماغ از تبر و تبر اسهال است و بهنضم
که پوست بالای سر بایر من ساخته شریان را بضا بیره از مکان او بگردانند و از هر دو طرف او رشته ابریشم مفصله سه انگشت معنی
به بندند و از وسط آن بر دو کره قطع کنند و او به قاطع نرف الدم بر آن اندازند و مسل بفتح آلت که بعد از آنرا و خون شریان بضا
بر ستور سابق اگر دقیق است از دو طرف قطع کرده باده بقدر سه انگشت مضموم آن را استخراج سازند و او به قاطع دم چون دوا و آنکه
بر و زور نماید فصد هر یک یکبار بر بندد و اگر شریان بزرگ باشد اول فصد کرده خون بر آورده بعهده آنرا بدستور مذکور بر نمایند
چنانکه در تبر مذکور است دوم و در شریان خلف برگوش واقع اند و فصد اینها برای انواع رمد و ابتدای ما و غش و دهان
منزنی نافع است و لایحه فصد هاجن خطر و بیطی مولا التمام و یک یک بر کبد است و فصد آن امراض جگر را مفید است و در کی موضوع
بر طحال و فصد آن علل سبب زرافه است و بدانکه وقت فصد صحوة النهار بعد غای فهم است اما اگر فزوره افتد همه وقت فصد
آلت عند الفرو در غنچه روز اندازند و اما حاجات دو گونه است یکی آنکه شرط بود یعنی باکی زوجه محجبه و آلتی سلف فایده دارد یکی
آنکه از نفس عضو استفراغ می کند دوم استفراغ آن با عضای ریشه نفس من ندارد سیوم آنکه با وجود اخراج دم و دیگر حالات
دم و دیگر اخلاط جوهر روح را بر سر و منی از او از غیر محل و به حال خود باید میدارد و اگر محجبه ملحق شود و توجبه با هاد اکرم
تر کرده حوائی آنرا تمکید کند با تسائی جدا شود و باید که مکان را روغ نماید محجبه بروی نهند بعهده آنرا بر داشته شرط زده دوم
محجبه و شرط عمیق باید زد و بعد محجبه جدا کرده اندرون آنرا و موضع جد را پاک کرده باز نهند و همین سان کنند تا که خون بقدر
بر آید و بعد فراغ یک ساعت غذا دهند قسم دوم آنکه حاجات بلا شرط بود و این بدانند که نارنجی ناز میباشند آنچه بلا ناست منشاء
باشد و همه این مشهور است و این قسم برای چند غرض میکند یکی برای جذب ماده بسوی مخالف چنانچه برای جسی خون طشت
بر بدن و وضع حاجت کند دوم اینرا زورم خایر کنند تا وصول اندر دای و وضع بسوی است و سیوم آنکه جهت تسخین عضو و جذب
خون بسوی وی و تحلیل ریا جی باری بر بند چهارم برای تسکین درد استعمال نمایند و با مجله باید دانست که قبل از عمر و سالی
و بعد از هفت سالگی جی مت ممنوع است بخلاف فصد که تا آخر عمر بشرط قوه مرخص است اما قبل از چهارده سالگی فصد جایز نیست
و بعد از عمر دوساله تا چهارده سالگی اقتضای بر جی مت و علی مستحسن است و عند الفروست همه جایز باشد و اول و آخر ماه جی مت

۱
یقین شود که این پنج طوابع فاسده بایچه مانده است بستر موضع مرابم مندرج سازند و طریق دماغ در دست گرفته و تحقیق و
و حال مندره نزول الهاء است که شریان بزرگ صد عین راجع مکرر دهند تا که آن شریان سوخته گردد و الا فایده ندارد
و این بعضی اطباء آنرا بستر و سل میکنند چنانچه در فصل بیان مضمون مذکور شده است و طریقه دماغ خدام آن است که وقت
تقیق حدوث آن پنج جاذغ نهند یکی بر پشت موی پیشانی دوم بر اقصی باخ و سوم پس سر موی که از فقره ششم
و دود دماغ در پس هر دو گوش بجای که در زرق است و طریق دماغ شوزاید آنکه نخستین آن شعور را بگویند کنده بالک
باریک مثل سوزن برین هر دو دماغ نهند و اگر موها بهم پیوسته باشد یک دماغ بر همه با کفایت کند و طریق دماغ ماصو کوشه
جشم آنکه اول کوشش ماصور را بر سر نه تا استخوان ظاهر شود پس اگر استخوان هم تپا شده باشد قدری از آن هم تراشند
و اگر پاکیزه بود و بهمان طور بگذارند بعد از آن با باریک کرم کرده در منفذ ماصور نهند تا که دماغ شود و بهنجی کند که بجانب بینی کشد اگر چه
بناز دماغ و دست بار باشد و علامت کشنده شدن منفذ داخل بینی آنست که چون دهان و بینی مرخص بگردند دم از منفذ
جشم بیرون آید پس بنه بر هم زنگار او ده و روی کند و دیگر و زینته نهند تا فراموش آید و بداند که وقت دماغ این ماصور
واجب است که قدری پخته باشد با سفنج بابت سر و تر کرده بر چشم گذارند تا گرمی دماغ بچشم نرسد و طریق دماغ خارج که از شومعه تولد کند
هرگاه بزرگ شود و منفذ پاک نکند و در و ریخته باید که زینت را بچشم نهند و مسخ را رواند طویل در روی بسیار کرم کرده از آن
پنج دماغ نهند هفت جایگی بر موضع التقای هر دو استخوان چتر کردن این ترفه بعد از آنکه جلد آنرا دور کرده باشند دوم
آنجا که قریب بود و جبین است و میل بسوی پیش دارد و دماغ کوچک یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ کردن کند
سیوم میان پهلوی بجای که میل بسوی پیش دارد و دماغ بزرگ کند چهارم میان پهلوی بجای که میل به پشت دارد و دو
دماغ نهند پنجم بالای فم معده یک دماغ ششم مابین دو شانه یک دماغ هفتم هر دو جانب پشت فروتر از محل دماغ میان
دو شانه هر طرف یک دماغ کوچک کند بعد بر هم سفیده و مرهم آهک علاج نمایند و در مرض جگر دماغ باطن روئیت که خطر عظیم
دارد مگر آنکه ماده زهر خشی جگر باشد و علامتش آنکه در دایره بود و هیچ تفتیه در او اسودند هر که در این دماغ نفخ دهد بعد
وفتی که ماده مستحیل بحد شده باشد و طریقه اش آنکه بر اثر وی که نزد یک پیچود راست که اندک تر یک دماغ نهند چنانچه
پوست سوخته بغش رسد و ریسم بر آید و آنرا چند روز مندرج شدن نهند تا خوب پاک شود و در آن اثنا به نرسیده مناسبه
و غسل میداده باشند و بعد تحقیق تمام مندرج سازند اما در زجاری که در کوشش جگر بود هرگز دماغ نکنند بلکه بعلاج ورم جگر کوشند
و علامت ورم لحم جگر تب لازم و تغل و در و بجانب راست است و به تفتیه متغیر شدن است و طریق دماغ سبزه است پوست
شکم را که بالای ولت بصاره بر داشته دماغ دهند با تیه آبی و راز که سر او و شاخ بود و تب بهم سته دماغ نهند چنانچه شش
دماغ حاصل آید و بعضی آنرا شش شش همی کنند تا بیک دماغ شش دماغ وجود گیرد و طریق دماغ معده است که بر فم معده
سه دماغ نهند بر شکل مثلث چنانچه یک دماغ اندکی فروتر از خضوف بخری افتد و دو دماغ دیگر از دو جانب آن باشد قدری
فروتر تا بر شکل مثلث بود و دماغ بقدر سبطی جلد دهند و به شدن نهند تا بهیمت رطوبت از وی برآمده باشد و حاجت بدماغ معده
در حاجت که نرسد دماغی پیوسته بر آن ریخته آنرا تپا کند و مسیح در او اسودند و در استسقاخ دماغ باید داد و یکی بر فم معده
دوم بر جگر سیوم بر سبزه چهارم بر قعر معده پنجم بالای ناف و این مخصوص لطیف است و طریق دماغ سرتف آنکه هرگاه مهره
استخوان بازو از سرتف بقت راول مهره را بر جای آورده بعد دماغ نهند باین طریق که مرص بر پهلوی سالم بخشد پوست

نمایند و طبع را نرم کند و آنجا که خوف اتفاق در دم در سینه و نواحی معده بود اندک اندک سبکی بین بر برف سرد کرده و هند و باید که
 چنانچه منافع از سبکی و جلائی بصر و دفع تخم و منع الغباب مرار و مبینة اشتباهی طعام و احکام بدن و از آنکه ترس و دفع و سبکی
 و صحرای و مایه و لیا و جذام و نفوس و عرش و فیل و قروح و کله و منانه و بر قان و ردت رین و قوبا و مانند آن جمیع این
 سیف و مادی و اکثر علل مادی علوی بسیار است مضاف آن اگر معطر شود نیز بسیارند که مانند تضعیف معده و اضرار صدر و بطن و کله
 محدودندان و اوجاع غزمت که بسیار است رکت معده بود و اضرار کبد و ریه باشد پس از آنکه اطلاع اجتناب واجب است و اما اسهال پس
 مسهل آنرا گویند که مواد را از عروق و اعضای بعیده استخراج نمایند و بلبل است که مواد را از معده و حوالی آن و از امعاء مستقیم
 پس اگر لین الطبیعة است اقدام استعمال مضغیات کافیه است و اگر بدن غیر مستعد به اسهال است اگر محتاج تبیین است مستحب است که او را
 پیش از دادن ملین نفرمایند تا طعام معده و خوراکه جوارق و کوفت کرده و نیز اطعمه مختلفه خورند تا معده مهیا بر دفع شود و اگر محتاج
 به مسهل است و در تقدیم این امور مذکور در وقت تغذیه مضغیات و طبائت واجب باشد و ادنی مدت متقدمه سه شانه و زیت که
 سه روز مضغ دهند و منفع بر حسب هر ماده مختلف میباشد اگر ماده صفراوی بود و اما الشوریع الکرمه المنفخات است و همچنین
 در سوداوی فاما اگر سوداوی احترازی بنود لازم که مثل کافور و زبانی و ریحان و تخم بادیان در آن سیفر آیند و در احترازی مثل
 نر بقله و زهر نیل و فربا و میطبوخ رسانند و در بلغمی نیز همان است که نیز شراب اصول مع سبکی بین عنفوان دفع فامه
 که بطبع اصل السوس مخروج بود و واجب است که مضغیات را کرم کرده بکار برند مگر آنکه به و نقوعات صفرا و صیف که سرد و بهر است
 و شراب آب کرم بالایی مطبوخ و نقوع اول است مگر عند اراده قطع عمل آن که کثیره المقدار باید داد تا در او را معده مخدر شود
 و همچنین اگر بعد از سبکی بین با نفوع منعصم پیدا آید برای تسکین آن آب کرم اندک اندک تجرع کند تا در قطع مادی بی مبادرة
 با خراج و وایاری دهد و اما اگر مسهل جنوب یا سفوف یا مجون بالقوق و مانند آن باشد شراب آب کرم بالایی آن لازم
 تا ادبیت و و غایده و طبع را اخراج قوت او از قوت لفعل بسببوت حاصل آید اما اندک اندک دهند تا از کثرت مقدار دور
 قیل از علل مخدر نکند و اگر مسهل بصیر بود چون شربت و در مکر و مانند آن پس بالایی و ی آب سرد باید داد اما اندک
 اندک دهند تا از کثرت و گرمی مطبوخ و این آب باید که مختلط شود بلکه نیم کرم باشد و حیلہ رفع تخفیر از بوی و در اسهال
 کافی است و جهت دفع تخفیر از طعم حیلہ است که اول بر کشاب مرصع کنند بعد از آن بنوشند و اگر خوب بود اول این
 از آب بر کنند بعد خوب در دهن انداخته بدم نمایند مسج طم محسوس نمی شود و اگر آن ابر العسل شیرین کنند و او نیز باشد
 و جهت دفع فی آمدن اطراف بندند و مثل لغضاب و بی و طین خراسانی حرسوس بکلاب و سر که بویند و بعد از آنکه مسهل
 بر نیار باید خورد و بعد از طعام عمل دوا غذا باید خورد مگر که نتوان بود و او را در اثنی عمل هم رواست که قدری
 غذای لطیف خفیف چون ماء اشیر بنوشد و هم چنین کسی را پس از مسهل هم این چنین غذا خوردن روا باشد
 و بعد از فراغ مسهل تا سه روز از حرکت عنیف و جماع و لعب اجتناب واجب است و تفصیل غذا نیز لازم دانند و اگر اسهال
 افرط کنند اطراف به بند و تر باقی قاروق و فلوینا بقدر حاجت دهند و دیگر اعضا و لیمین آن و وضع مجامع ناری
 تحت الاغصان و بین الکفین و تقصید معده و احتیاج با خفیه تا بقصه و تدبیر شکم بروغن و روغن مصطکی و مانند آن بکار
 و اگر از بینا چند نشود و مخدراة و عابسة قوی بکار برند و آن همه در مقام سیدم مذکور است و اگر مسهل عمل نکند و بیخبر
 باشد آنرا حرکت نباید داد و اگر ضرر چون معوض و تشویش و ضلوع و مانند آن احوادث نماید و دوا هنوز در معده بود و اما